

## تاریخچه پیدایش باب و بهائیت (قسمت سوم)

### علی بورونی

منبع: نشریه حوزه اصفهان، شماره یک و دو

### نمونه ای از احکام باب

حال نظری می‌افکنیم به احکامی که باب در کتابها و کلماتش آورده است. اگر چه در صحیفه عدلیه به این مطلب اقرار می‌کند که: "شریعت (اسلام) همه نسخ نخواهد شد بل، حلال محمد (صلی الله علیه و آله) حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة" ولی عملاً در احکام باب مشاهده می‌شود که حلال به حرام و حرام به حلال تغییر پیدا کرده و احکام جدیدی بیان شده است که نمونه ای از آنها ذیلاً آورده می‌شود:

**1 – در باب ازدواج:** "ولا يجوز الاقتران لمن لا یدخل فی الدین"، یعنی ازدواج بابی با کسی که در دین بابیان نیست جایز نمی‌باشد" (بیان، باب 15) باب درباره ازدواج، رضایت پدر و مادر را شرط می‌داند.

**2 – عدد ماه‌ها:** در احسن القصص می‌گوید: "عدد ماه‌ها 12 است که چهار ماه آنها از ماه‌های حرام است." ولی در بیان، باب 3 می‌گوید: "عدد ماه‌ها 19 است و هر ماهی 19 روز می‌باشد و جمع ایام سال به عدد "کل شیء" است که به حساب اجمد 361 روز است."

**3 – طهارت فضله موش و منی:** "فضله موش پاک است و دوری از آن واجب نیست". (بیان، باب 17) "آب (منی) که شما از آن آفریده شده‌اید، خداوند آن را در کتاب پاک نمود". (بیان فارسی)

**4 – جواز ربا:** "و اذن فرموده خداوند تجار را در تنزیلی که دأب است امروز مابین ایشان و بر آن که تناقص و تزیاید در معاملات خود قرار دهند". (بیان، باب

**5 – تولید نسل از راه دیگر:** "بر هر شخص واجب شده که ازدواج کند، تا نسل خدا پرست از او باقی بماند و باید در این راه جدیت نماید، و اگر مانعی در ایجاد نسل از یکی از طرفین بود جایز است برای هر يك از آنها با اجازه دیگری به وسیله دیگری ایجاد نسل نماید و ازدواج با کسی که در دین بیان نیست جایز نمی‌باشد." (بیان، باب 15)

**6 – جواز استمناء:** "قد عفی عنکم ما تشهدون فی الرؤیا او انتم بانفسکم عن انفسکم تستمینون"، یعنی بخشیده شده بر شما آنچه را که در خواب می‌بینید (احتلام) و یا با بازی با خود استمناء می‌نمایید. (بیان عربی، باب 10)

**7 – تعدد زوجات:** "ازدواج با دو زن جایز است و بیشتر جایز نیست." (صحیفه الاحکام)

**8 – حرمت متعه:** "خداوند ازدواج موقت را در این دوره پاک، حرام کرده است و مردم را از هواپرستی منع نموده است." (بیان، باب 7)

**9 – ازدواج با اقارب:** "و لقد اذن الله بین الاخ و اخته"، یعنی و اجازه ازدواج بین خواهر و برادر داده است. (شؤون خمسه)

**10 – سن ازدواج:** "بر پدران و مادران نوشته شده که بعد از یازده سال پسر و دختر خود را ازدواج دهند." (لوح هیکل، ضمیمه بیان عربی) "چون سن ذریات به یازده برسد باید ازدواج کنند، ولی اگر پسر 11 ساله و دختر 10 ساله باشد بهتر است." (صحیفه الاحکام)

**11 – دفن اموات:** "اموات خود را در بلور یا سنگهای محکم قرار دهید و دفن کنید، یا در میان چوبهای سخت و لطیف گذاشته و دفن نمایید، و انگشترهایی که منقوش به آیه باشد در دست آنها کنید." (بیان، باب 32)

**12 – حرمت خرید و فروش عناصر اربعة:** "عناصر اربعة (آب، خاک، آتش، باد) را خرید و فروش نکنید." (بیان عربی)

**13 – نماز:** "نماز عبارت از آن است که 19 بار در روز با وضو رو به قبله بایستید و این آیه را بخوانید: "شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر". (آئین باب) "بعضی نماز را چنین تقسیم کرده‌اند: نماز کبیر و نماز وسطی و نماز صغیر، و نماز

کبیر در هر 24 ساعت یکبار خوانده می‌شود، نماز صغیر، تنها دو سطر دعا است که فقط هر روز خوانده می‌شود، نماز وسطی هم یک رکعت است که در صبح و ظهر و شام خوانده می‌شود". (آئین باب)

**14 - حرمت نماز جماعت:** "نماز با جماعت حرام است مگر در نماز با میت که اجتماع برای نماز می‌کنید، ولی قصد افراد می‌نمایید". (بیان فارسی)

**15 - روزه:** "19 روز و در ماه (علاء) که نوزدهمین ماه می‌باشد است و عید فطر همان عید نوروز، و حد روز از طلوع آفتاب تا غروب آن است". (بیان، باب 18)

**16- علم و دانش:** "فلتمحون کل ما کتبتم و لتستدلن بالبیان"، یعنی آنچه که تا کنون نوشته اید نابود کنید و حتماً به کتاب بیان استدلال نمایید. (بیان عربی، باب 6). "لايجوز التدريس في كتب غير البيان... و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غيرهما لم يوءذن لأحد من المؤمنين"، یعنی تدریس در کتاب‌های غیر از کتاب بیان روانیست و آنچه که اختراع شده به نام منطق و اصول و غیر آن دو برای احدی از موءمنان اذن داده نشده. (بیان عربی، باب 10). "نهی عنکم فی البیان ان لا تکلن فوق عدد الواحد من کتاب و ان لم تملکتتم فلیزمنکم تسعة عشر مثقالاً من ذهب احدا فی کتاب اللّٰه لعلکم تتقون"، یعنی در کتاب بیان از شما نهی می‌شود که مالک زیادتر از 19 کتاب شوید و اگر بیش از 19 کتاب داشتید بر شما (برای هر کتاب) 19 مثقال طلا (به عنوان کفاره) واجب می‌گردد، این حدی است در کتاب خدا شاید پرهیزکار گردید. (بیان عربی، باب 7) "واجب است هر کتابی که 202 سال (مطابق با اسم علی‌محمد) از استعمال آن گذشت مالک آن را تجدید کند یا آن را نابود سازد و یا به شخصی عطا نماید". (بیان فارسی، باب اول) قداست و حرمت عدد 19 در بیان "نوزده روز در آخر سال روز گرفته و ذکر خدا کنید". (بیان، باب 8) "بر هر شخص واجب است که برای وارث خود 19 ورقه کاغذ لطیف و 19 انگشتری که بر آنها اسامی خدا منقوش شده باقی گذارد". (بیان، باب 8) "برای شهری مهریه زیاد تر از 95 مثقال طلا و برای دهاتی زیادتر از 95 مثال نقره جایز نیست و در هر دو صورت باید کمتر از 19 مثقال نباشد". (بیان، باب 7) "هرگاه شخصی کسی را عمدا محزون کرد باید 19 مثقال طلا بدهد". (بیان، باب 18) "اگر شخصی کسی را برای سفر مجبور کند، یا بدون اجازه او داخل خانه او شود یا بدون اجازه او را از خانه اش خارج سازد تا 19 ماه زن او بر او حرام خواهد بود". (بیان، باب 16) "اگر معلمی چوبی بر گوشت و بدن بچه ای زد، زن او تا 19 روز بر او حرام می‌شود، اگر چه از روی

فراموشی بزند و اگر زن نداشته باشد باید 19 مثقال طلا به آن بچه بدهد".  
(بیان، باب 11) "

### اسامی سال و ماه و روز

هر سال به عدد (کل شیء) (که به حساب اجمد 361 می‌باشد) است و هر سال عبارت از 19 ماه و هر ماهی 19 روز است". (بیان، باب 3) عدد و نام ماه‌ها در دین باب فاضل قائینی در کتاب دروس الدیانة نام ماه‌ها را به این ترتیب ذکر کرده است:

1- شهر البهاء. 2- شهر الجمال. 3- شهر الجلال. 4- شهر العظمة. 5- شهر النور. 6- شهر الرحمة. 7- شهر الكلمات. 8- شهر الكمال. 9- شهر الاسماء. 10- شهر العزة. 11- شهر المشية. 12- شهر القدرة. 13- شهر العلم. 14- شهر القول. 15- شهر المسائل. 16- شهر الشرف. 17- شهر السلطان. 18- شهر الملك. 19- شهر العلاء. آیتی (آواره) در کتاب کشف الخیل می‌نویسد: "و همچنین است اسم روزها و سال را به حروف اجمد حساب می‌کنند و چون 361 می‌شود، ایام 5 روز که زیاد می‌آید را ایام (هائ) و زوائد نامیده و آنها را (عطا و فیض) ملقب کرده‌اند و مثلاً بنابراین تاریخ 1310/8/25 از شهر رجب 1350 که تاریخ تحریر (کشف الخیل) است می‌شود: فی يوم العلم من شهر القدرة من سنة (السل) من سنين البيان که سال 90 ظهور باب است".

### سوء قصد به ناصر الدین شاه

ناصرالدین شاه چهارمین شاه قاجاریه است. وی پس از چهل و نه سال سلطنت در ایران در روز هفدهم سال 1313 قمری به ضرب تپانچه میرزا رضا کرمانی از پای درآمد و کنار مرقد حضرت عبدالعظیم در شهر ری مدفون شد. چندی پس از اعدام سید علی‌محمد باب تعدادی از بابیان تصمیم گرفتند که انتقام خون او را از ناصرالدین شاه بگیرند، بنابراین با طرح نقشه ای به او حمله کردند ولی تیر آنها به خطا رفته و ناصرالدین شاه جان سالم بدر برد و پس از این واقعه دستور داد که تعدادی از سران بابیه را دستگیر کنند. آیتی در کوالب الدریه ماجرا را این چنین تعریف می‌کند: "شش نفر از بابی‌های متعصب که از آن جمله ملا صادق ترک بود در نیاوران شمیران به طرف ناصر الدین شاه تیراندازی کردند، و بعد نیز با قمه

و غداره به شاه حمله بردند و او را مجروح نمودند ولی موفق به قتل ناصرالدین شاه نشدند.

## پناهندگی به سفارت روس

ناصرالدین شاه بعد از این واقعه در صدد دستگیری و نابودی بابی‌ها برآمد". از جمله کسانی که مورد تعقیب قرار گرفت حسینعلی نوری (بهاء الله) بود که در لواسان به عنوان میهمانی به خانه صدر اعظم (میرزا آغاخان نوری) رفته بود و هنگامی که او را به دربار احضار کردند از لواسان به قصد نیاوران و مقر حکومتی شاه حرکت کرد ولی در بین راه در محل زرگنده به سفارت روس متوجه شده و به آنجا پناهنده شد. این جریان را شوقی افندی نوه دختری حسینعلی بهاء در قرن بدیع خود شرح داده است و نیز در تلخیص تاریخ نبیل زرنندی این گونه نوشته شده است: "حسینعلی بهاء پس از ترور شاه و توقیف عده‌ای از سران بهایی چند روز پنهان ماند و آنگاه از اختفاء بیرون آمد روز دیگر سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند، در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسید. میرزا مجید، منشی سفارت روس (شوهر خواهر حسینعلی) از آن حضرت مهمانی کرد و پذیرایی نمود. جمعی از خادمان حاجی علیخان حاجب الدوله، بهاء الله را شناختند و او را از توقف بهاء الله در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند، حاجب الدوله فوراً مراتب را به عرض شاه رسانید، ناصرالدین شاه فوراً مأمور فرستاد تا بهاء الله را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه بیاورند، سفیر روس دالگورکی از تسلیم بهاء الله به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت: به منزل صدر اعظم بروید و کاغذی به صدر اعظم نوشت که باید بهاء الله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاء الله برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود". در هر صورت، میرزا حسینعلی بهاء را دستگیر کرده و از طرف حکومت به زندان انداختند تا واقعه سوء قصد و مسبب اصلی آن مشخص شود ولی در این حال هم باز پشتیبانی سفارت روس باعث نجات وی از زندان شد چنانچه در تلخیص تاریخ نبیل زرنندی آمده است: "قنصل روس که از دور و نزدیک مراقب احوال او بود و از گرفتاری حضرت بهاء الله خبر داشت پیغامی شدید به صدر اعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنصل روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره بهاء الله به عمل آید و شرح اقدامات و سوءال و جوابها که به وسیله نمایندگان به عمل می‌آید در ورقه نگاشته شود و حکم نهایی درباره آن محبوس بزرگوار اظهار گردد. صدر اعظم به نماینده قنصل وعده داد و گفت: در آینده نزدیکی به این کار اقدام خواهد کرد، آنگاه وقتی معین نمود که نماینده قنصل روس با حاجب الدوله و نماینده دولت به

سیاه‌چال بروند. مقدمتاً جناب عظیم (ملا شیخ علی ترشیزی) را طلب داشتند و از محرك اصلی و رئیس واقعی سوال کردند، جناب عظیم گفتند: رئیس بابیه همان سید باب بود که او را در تبریز مصلوب ساختید، من خودم این خیال را مدتها است در سر داشتم که انتقام باب را بگیرم، محرك اصلی خود من هستم، اما ملا صادق تبریزی که شاه را از اسب کشید، شاگرد شیرینی فروش بیش نبود که شیرینی می‌ساخت و می‌فروخت و دو سال بود که نوکر من بود و خواست که انتقام مولای خود را بگیرد ولی موفق نشد. چون این اقرار را از عظیم شنیدند، قنسول و نماینده حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقاخان خبر داد و در نتیجه حضرت بهاء الله از حبس خلاص شدند."

## تبعید به عراق

پس از آزادی از زندان، حکومت وقت تصمیم گرفت که حسینعلی بهاء و برادرش میرزا یحیی را به عراق تبعید کند تا دیگر مجالی برای اغتشاش نداشته باشند که این مطلب در تلخیص تاریخ نبیل زرنندی اینگونه آمده است: "حکومت ایران بعد از مشورت به حضرت بهاء الله امر کرد که تا يك ماه دیگر ایران را ترك نمایند و به بغداد سفر کنند، قنسول روس چون این خبر را شنید از بهاء الله تقاضا کرد به روسیه بروند و دولت روس از آن حضرت پذیرایی خواهند نمود... بهاء الله قبول نمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند و در روز اول ماه ربیع الثانی 1269 هجری به بغداد عزیمت فرمودند، مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنسول روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند." و خود حسینعلی بهاء در کتاب اشراقات می‌نویسد: "این مظلوم از ارض طاء (طهران) به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند." و در جایی دیگر در همین کتاب می‌نگارد: "خرجنا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدولة العلیة الایرانیة و دولة الروس الی ان وردنا العراق بالعزة و الاقتدار." حسینعلی بهاء پس از مدتی که در بغداد ماند روانه سلیمانیه شد و در آنجا درس‌هایی را از عرفان و تصوف فرا گرفت (و مدتی به نام درویش محمد با لباس مبدل در سلیمانیه به سر برد که به شرح آن نمی‌پردازیم). دو سال بعد حسینعلی بهاء باز به بغداد برگشت و این در حالی بود که هنوز طوق بندگی و پیروی از برادرش میرزا یحیی صبح ازل را برگردن داشت و خود او در کتاب ایقان علت برگشتش را چنین ذکر می‌کند: "قسم به خدا که مهاجرتم را خیال مهاجرت نبود، و مسافرتم را امید مواصلت نه، و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب شوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم... باری تا آن که از مصدر امر (میرزا یحیی) حکم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم."

## وصیتنامه باب به میرزا یحیی صبح ازل

همان گونه که گفته شد میرزا یحیی و میرزا حسینعلی که هر دو فرزندان میرزا عباس نوری بودند از برجسته ترین اصحاب و یاران باب بودند و باب نیز به آنان نظر داشته است، مخصوصاً در وصیتنامه ای که به میرزا یحیی می‌نویسد او را به عنوان خدای بعد از خودش نام می‌برد، متن وصیتنامه او چنین است: "اللَّهِ اكْبَرُ تَكْبِيراً كَبِيراً، هَذَا كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ الْمَهِيْمِنِ الْقِيَوْمِ، قُلْ كُلُّ مِنَ اللَّهِ مَبْدُوءٌ، قُلْ كُلٌّ إِلَى اللَّهِ يَعُودُونَ، هَذَا كِتَابٌ مِنْ عَلِيٍّ قَبْلَ نَبِيْلٍ، ذَكَرَ اللَّهُ الْعَالَمِيْنَ إِلَى مَنْ يَعْدِلُ اسْمَهُ اسْمَ الْوَحِيدِ ذَكَرَ اللَّهُ لِلْعَالَمِيْنَ، قُلْ كُلٌّ مِنْ نَقْطَةِ الْبَيَانِ لِيَبْدُؤُونَ، أَنْ يَا اسْمَ الْوَحِيدِ فَاحْفَظْ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ وَأَمْرٌ رَبِّهِ فَانْكَ لَصِرَاطِ حَقِّ عَظِيْمٍ." یعنی: "خدا از همه چیز بزرگتر است - این نامه‌ای از طرف خدای مهیمن و قیوم به سوی خدای مهیمن و قیوم است، بگو همه از خدا ابتدا شده‌اند و همه به سوی خدا بازگشت می‌کنند، این نامه‌ای است از علی قبل نبیل (به امجد محمد 92 می‌شود و نبیل هم می‌شود 92) که ذکر خدا برای جهانیان است به سوی کسی که نامش مطابق با وحید است (وحید به امجد 28 است و یحیی هم به استثنای الف آخرش 28 است). بگو همه از نقطه بیان ابتدا می‌شوند ای نام وحید، حفظ کن آنچه را که در بیان نازل شد و به آن امر کن، پس تو در راه حق بزرگ هستی" (مقدمه نقطه الکاف). کلمات میرزا یحیی صبح ازل میرزا یحیی نیز مانند باب کلماتی را به سبک کلمات عرفانی و معنوی ایراد نموده که با دقت نظر می‌توان دریافت که در اول امر بهائیت هنوز بویی از عقاید اسلامی از این کلمات استشمام می‌شود، و اصطلاحاتی در آنهاست که حاکی از يك سبک مشترك گفتاری و نوشتاری در بین سران این فرقه است که سعی می‌کرده‌اند کلمات را به هم پیچیده و مغلق ادا کرده و در قالب مخصوصی آن را بیان کنند. حال به قسمتی از کلمات یحیی صبح ازل نظر می‌کنیم: "هو الحق الممتنع السلطان، سپاس بی قیاس و حمد معری از شائبه ریب و رفتار، مرذات باری تعالی را سزااست که لم یزل محسوس به حس و حرکت و فنا و زوال و عدم وجود و ظهور و بطون و عرفان و وجدان نبوده و لایزال مجسم شناخته نخواهد شد، نظر نموده در شؤونات انبیاء علیهم الصلاة والسلام که هیچ يك دعوی شناختن ذات خداوندی را ننموده، كذلك حضرت محمدی گفتار ما عرفناك حق معرفتك جاری فرموده، دعوی ادراك ذات الهی نفرموده، چنان که نص آیات کریمه و احادیث شریفه بوده، نظر به سوره توحید نموده که چگونه جاری شده و نص بوده بر شناختن ذات الهی، چه اگر کسی شریک با خداوند بوده "قل هو الله احد" گفته نمی‌شود و اگر شؤونات بشری می‌بود "الله الصمد" ذکر نمی‌گردید و اگر تولید می‌شد و از ذات مقدس او چیزی حادث می‌گشت "لم یلد و لم یولد" اطلاق نمی‌شد و اگر با خداوند کس مقترن و معادل می‌گشت "ولم یکن له کفو" احد" در کلام خداوندی نازل نمی‌گشت "... تا وقتی که به کلمات حظایر قدس حظیره القدس می‌رسد و می‌گوید: "هو الحق المستعان، هنگام روح و ریحان و عزّ و

امتنان در مواقع جلیان تجلی الهی است، افئده خویش را مستشرق به شوارق قدس الهی نموده، ارواح و انفس و اجساد روح خود را بدین میاه احدیت زنده نماید و از حظایر قدس ربّانی ریان شده، به میاه سبحانی شاداب شوند زیرا که جلیان حقیقت از افق لن‌ترانی طالع و ساطع گردید و تجلیات عظمت از مطالع لن‌یعرف ولن‌یوصف، لائح و لامع گشت. هر ذره، روحی پدید آورد و هر شیئی ریحانی از مواقع تجلیات آشکار گردانید. قوله: **لما النور تجلی و الامر قدنی و رجع الی الة کل واحد و استرجع الیه ما خلق و من الة الا الله و له الملك بیده الامر یفعل ما یشاء و هو الحکیم الخبیر.** ای دوستان دایره فضل و محبان مطالع عدل! در این ایام که شاهین در پرواز و عنقای نفس در سوز و گداز است، سمندروار برگرد آتش عدل گردیده، خود را در سبیل محبت و مودت از غیر محبوب محبوب محبت خواهند شد. اقوال مضریه سبب احتجاب نباشد و اشارات کاذبه موءتفکه باعث بر ابتعاد نگردد، چه شیطان رجیم از تلبیس خود از حق محجوب گشت و خود بینی و غرور جاهلیت از آدم روحانی محتجب گردید، و هر آن که خود بینی در عوالم خود نموده، محتجب از مواقع تجلیات الهی گردید." "هو المرهوب المستعان، آفتاب حقیقت معنوی در افق اوج ازلیت در استطاع و اشراق است و کواکب عزّ و عظمت حقیقی الهی در فوق سماء رفعت و احدیت در شعاع و التیاق. از وساوس شیطانی گذشته و از دسائس ظلمانی رهیده، و چون ظلمتیان در وادی ظلمت و حیرت، نیست نگردید. ذلکم ما یوصیکم به یومئذ ان انتم فی ایامه تتفکرون. الحمد که حضرت باری تقدس و تعالی چون شما مستجیران را در ارض وجود موجود فرموده، زشت و زیبا را درک نموده، نور و ظلمت را مشاهده می‌نماید، **ایقظوا من مثلکم عن رقدة لعلکم بآیات الله یوم العدل لترزقون**، هر نفس به متاع ذاتی خود مغرور گشت و از لقای حق محتجب گردید و دور از لحظات قرب ماند، چون در ذات او خودبینی و غرور بود، از این سبب جلیان الهی در نفس فنای او هویدا نگشت و فؤاد ذات او رخشان نگردید و ظلمت با او معروف گردید و در حجاب افکیه خود محتجب گشت و در ظلام موءتفکات خود در ابتعاد ماند و تجلیات ربّانی در نفس و فؤاد او ظاهر نگشت و نفحات سبحانی در ذوات و روح او باهر نگردید، لذلك خداوند عادل دوستان خود را بیدار فرمود و محبان خویش را از ضلالت رهایی بخشود".

## نزاع و اختلاف

میرزایحیی و حسینعلی پس از مدتی که هر دو برادر در بغداد به سر بردند ناگاه بین آنان اختلافات و منازعاتی در گرفت و هر کدام دیگری را متهم به چیزی ساختند و این مشاجرات چندان زیاد شد که حسینعلی سر از فرمان برادرش تافت و او را متهم به تصرف در حریم سید علی‌محمد باب کرد چنان که در کتاب بدیعی



می‌گوید: "علت و سبب کدورت جمال ابهی (حسینعلی) از میرزا یحیی و اللّٰه الذی لا اله الا هو این بود که در حرم نقطه (سید علی‌محمد) روح ما سواه فداه تصرف نمود. با این که در کل کتب سماوی حرام است، و بی‌شرمی او به مقامی رسید که ... دست تعدی به حرم مظهر ملیک علام (باب) گشود، فُأفَّ له و لوفائه، و کاش به نفس خود قناعت می‌نمود، بلکه او را بعد از ارتکاب خود وقف مشرکین نمود و جمیع اهل بیان شنیده، می‌دانند سیئات او را." به موجب این سخن و اتهام، حسینعلی برادرش را مرتد از دین باب و طرفداران او را مشرک نامید و از همین جا عده ای از بابیان از راه میرزا یحیی برگشتند و به سوی حسینعلی متمایل شدند و عده ای هم بر همان راه باقی مانده و میرزا یحیی را رها نکردند. دولت عثمانی که این اختلاف و کشمکش را نمی‌توانست در بغداد تحمل کند آنان را به "ادرنه" روانه کرد، اما در آنجا نیز تنور محامصه و مجادله گرم بود تا جایی که فحاشی‌های دو برادر به یکدیگر شدت گرفت، چنان که خود حسینعلی در بدیع به این مطلب اذعان نموده که: "افتضاحی در این ارض برپا شد که یکی از قنسول‌های این ارض تعجب کرد و به شخصی ذکر نمود که امر عجیبی واقع شده و جمیع اعاجم (عجم‌ها) به شتمات برخاستند که در این طایفه عفت و عصمت نیست." و در جایی دیگر می‌گوید: "... مسلم است که ازل (میرزا یحیی) به اکل و شرب و تصرف در ابکار و نساء مشغول بوده و اعمالی که واللّٰه خجالت می‌کشم از ذکرش، مرتکب." و به تبع این سخنان پیروان این دو برادر هم اتهاماتی را متوجه یکدیگر ساختند چنان که اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم می‌نویسد: "بر اثر زهر، ارتعاش حاصل شد و دست‌های حضرت بهاء اللّٰه تا آخر حیات می‌لرزید." و این سخن به این جهت گفته شده که بهائیان معتقدند میرزا یحیی به قصد کشتن برادر به او زهر خوراندیده است. تبعید دو برادر از طرف حکومت عثمانی دولت عثمانی که جار و جنجال دو طرف را نظاره می‌کرد و هتک حرمت پیروان آن دو را نسبت به یکدیگر می‌دید و از طرفی نمی‌خواست در مملکت او بلوایی بپا شود ناچار تصمیم گرفت که بین آنان جدایی بیندازد، بنابراین حسینعلی را به عکا (یکی از شهرهای فلسطین) و میرزایحیی را به قبرس تبعید کرد. آیتی در کواکب الدریه می‌نویسد: "حسینعلی را با 73 نفر از پیروانش به عکا و میرزا یحیی را با سی نفر از پیروانش به قبرس تبعید کرد و از اینجا بود که فرقه بابی به دو فرقه ازلی - طرفداران میرزا یحیی صبح ازل - و بهایی - طرفداران حسینعلی بهاء اللّٰه - منشعب شد." مقام من یظهره اللّٰه یکی از عقایدی که باب آن را در میان بابیان رایج کرد عقیده به شخصی بود که بعد از باب ظهور می‌کند. خود او در کتاب بیان، باب 6 وقت ظهور من یظهره اللّٰه را اینطور عنوان می‌کند: "من یظهره اللّٰه بعد از عدد مستغاث بیاید (که به حساب امجد 2001 است)." و همین امر موجب اختلاف بین حسینعلی و میرزا یحیی در ادرنه گشت زیرا حسینعلی خود را همان من یظهره اللّٰه

می‌پنداشت. عباس افندی (عبدالبهاء) در مقاله سیاح می‌نویسد: "جانشینی میرزا یحیی جنبه ظاهری داشت و این نقشه حسینعلی و تصویب باب بدین منظور بود که چند صباحی یحیی به این اسم و رسم اشتهار یابد تا حسینعلی از گزند دشمنان مصون بماند." و در کتاب جمال ابهی آمده است: "منظور از بابیت، مأموریت از ناحیه حسینعلی بهاء بوده است و منظور او از قائم همان حسینعلی است." و این گونه بهائیان ظهور باب را مقدمه‌ای برای اعلان ظهور بهاء می‌دانند و دین باب را نیز منسوخ می‌شمارند زیرا هنگامی که حسینعلی بهاء خود را حائز این مقام دانست همان ادعاهای باب را تکرار نموده و تا درجه خدایی و شاریت خود را بالا برد. حال نگاهی به این ادعاها می‌افکنیم.

### ادعای بندگی حسینعلی

حسینعلی در کتاب مبین می‌گوید: "سبحان الذی نزل علی عبده من سحاب القضا سهام البلاء، و یرانی فی صبر جمیل." یعنی، پاک و منزّه است آن خدایی که بربنده اش (حسینعلی) نازل کرد از ابر قضا تیرهای بلا را، و مرا در صبر و بردباری نیک دید. و در جای دیگر می‌گوید: "یا الهی هذا الکتاب ارید ان ارسله الی السلطان و انت تعلم بأنّی ما اردت منه الا ظهور عدک لخلقک." یعنی، خدایا این‌نامه‌ای است که می‌خواهم آن را برای سلطان (ناصرالدین‌شاه) بفرستم و تو می‌دانی که قصدی از این‌نامه جز آشکار ساختن عدالت تو برای خلق تو ندارم. ادعای رجعت حسینعلی حسینعلی بهاء از رجعت خود گاهی با نام رجعت حسینی و گاهی با من یظهره الله یاد می‌کند ولی در خطابی که در کتاب مبین به "پاپ" کرده است رجعت خود را رجعت مسیح می‌نامد: "یا باباً! اخرج الاحجاب، قد اتی رب الارباب فی ظل السحاب، كذلك یأمر القلم الاعلی من لدن ربک العزیز الجبار، انه أتى من السماء مرة اخرى كما أتى أول مرة ایاک ان تعترض علیه." یعنی، ای پاپ! ابرهای غفلت را پاره کن، رب الارباب در سایه ابر آمد. اینطور تو را امر می‌کند قلم اعلی از طرف پروردگار عزیز و مقتدر، این که او (مسیح) یک بار دیگر از آسمان آمد چنان که در مرتبه اول از آسمان آمد. بپرهیز از این که به او اعتراض کنی." ادعای رسالت و پیامبری حسینعلی او در کتاب اقدس می‌نویسد: "قل یا ملاء البیان لاتقتلونی بسیوف الاعراض، تالله کنت نائماً ایقظنی ید الارادة ربکم الرحمن، و امرنی بالنداء بین الارض و السماء لیس هذا من عندی لو انتم تعرفون." یعنی، ای گروه بابیان! مرا با شمشیرهای اعراض و دوری به قتل نرسانید، سوگند به خدا خوابیده بودم که دست اراده خداوند مهربان مرا بیدار کرد و امر کرد مرا که بین زمین و آسمان ندا کنم. این (ادعا) از خودم نیست اگر شما بدانید." و در کتاب اشراقات خطاب به ناصرالدین شاه می‌گوید: "ای پسر سلطان! جناب شما پیش از این مرا دیده بودید،

یکی از مردان عادی بودم و اگر امروز بیایی مرا با نوری می‌بینی که هیچ‌کس نمی‌داند کی او را ظاهر ساخته، و یا آتشی می‌بینی که کسی نمی‌داند که آن را افروخته است، لکن مظلوم (حسینعلی) می‌داند و می‌شناسد و می‌گوید: دست اراده خداوند که پروردگار جهانیان است او را روشن ساخته است. " ادعای خدایی حسینعلی بالاخره در کتاب مبین در چندین موضع خود را خدا می‌شمارد و چنین می‌نگارد: " **اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة الهنة و الابتلاء من صدرة القضا انه لا اله الا انا المسجون الفرید.** " یعنی، بشنو آنچه که از شطر بلا بر بقعه محنت و گرفتاری از سینه قضا وحی می‌شود که نیست خدایی جز من زندانی تنها. و در جایی دیگر می‌گوید: " **انّ الذی خلق العالم لنفسه منعه ان ینظر الی احد من احبائه، ان هذا الا ظلم مبین.** " یعنی، آن خدایی که جهان را برای خودش خلق کرده او را منع می‌کنند که به یکی از دوستانش بنگرد، این ظلم آشکاری است. " **انه یقول حینئذ انّی انا الله لا اله الا انا کما قال النقطة من قبل و بعینه یقول من یأتی من بعد.** " یعنی، او (حسینعلی) در این زمان می‌گوید: من همان خدایم و خدایی جز من نیست چنان که نقطه (علی‌محمد) نیز از پیش می‌گفت و کسی که بعد از این می‌آید بعینه همین را خواهد گفت. " **قل لا یری فی هیکلی الا هیکل الله، و لا فی جمالی الا جمال الله، و لا فی کینونتی الا کینونته، و لا فی ذاتی الا ذاته و لا فی حرکتی الا حرکتی و لا فی سکونی الا سکونه، و لا فی قلمی الا قلمه العزیز الحمود.** " یعنی، بگو در هیکل من دیده نمی‌شود مگر هیکل خدا، و در جمال دیده نمی‌شود مگر جمال خدا، و در کینونیت و ذاتم دیده نمی‌شود مگر کینونیت و ذات خدا، و در حرکت و سکونم دیده نمی‌شود مگر حرکت و سکون خدا، و در قلمم دیده نمی‌شود مگر قلم خدا که غالب و پسندیده است. چنان که در قصیده عز و قائیه در مکاتیب تصریح می‌کند که: و کل الربوب من طفح حکمی تربت کل الالوه من رشح امری تألهت یعنی، همه خدایان از رشحان و آثار فرمانم به خدایی رسیدند و همه پروردگاران از لبریزی حکم من پروردگار گشتند. نبیل زرنندی خطاب به او می‌گوید: پرده برداشته می‌سند به خود ننگ خدایی خلق گویند خدایی و من اندر غضب آیم.

منبع: نشریه حوزه اصفهان، شماره یک و دو